



رهائی

سال اول شماره ۲۰

سه‌شنبه ۲ بهمن ۱۳۵۸

تک‌شماره ۲۰ ریال

در این شماره :

لغو‌کنندیداتوری مسعود رجوی

تجربه‌ای دیگر برای خیالپردازان

نقدی بر نظرات «راه‌کارگر» (۱)

«تئوری پیشاهنگ» و عام‌گویی‌های «راه‌کارگر»

رابطه حسن حبیبی با «سیا» !

چند نکته کوچک در باره چند مسئله مهم

بر خوردی به ادعاهای حکام جدید

دمکراسی بورژوازی

بر خوردی به یک تجربه

لغو کاندیداتوری مسعود رجوی

تجربه‌ای دیگر برای خیالپردازان

کنار رفتن و درحقیقت لغو نامزدی ریاست جمهوری مسعود رجوی یکی از گویا ترین حوادث هفته اخیر بود. مادر رهائی شماره پیشین (شماره ۱۹) نظر خود را بطور نسبتا مبسوط در مورنا مزدی مسعود رجوی نوشتیم و نشان دادیم که داشتن توهم در " جمهوری اسلامی " تا چه حد میتواند ایجاد اشکال کند و بجای گوش در تقویت " جبهه رد " موجب شکستن آن و تشتت بیشتر شود. خوب یا بد ، این توهم به درازانگشید و " امام امت " باروشی که مشخصه اوست آب پاک روی دست همه ریخت .

بدست آوردن سند مربوطه مسلم بود . انتشار سند در میان ناباوری عده‌ای بی شمار ، چشمها را قدری بازتر کرد . چندی پیش هنگامی که مجددا امام امت اظهار داشت که بنا ندارد کسی را توصیه کند ما تنها لیخندی زدیم . " عوام الناس " باید چنین میپنداشتند و نطق و خطابه هم برای آنان است . اما تصمیم‌گیریهما و ما نورها راهی کسی که در " سیاست " بمعنای مصطلح آن درگیر است علنا اعلام نمیکنند .

۲- حتی کسانی که خواهند حقایق فوق را بپذیرند لاقلا باید این نتیجه

حتی یکبار هم رأی نداده باشد جزء " آدمهای حسابی " نیست .

۳- مهمترین آیه اینها ، گسترش حدود اختیارات فقیه است که دیگر حد و مرزی نمیشناسد . هنوز مرکب چاپ قانون اساسی خشک نشده ، آقای خمینی خلاف همین قانون اساسی اقدام میکند و خم به ابرو نمیآورد . در هیچ بند قانون اساسی ضرورت رأی دادن در رفتارندومها به منزله شرط نامزدی انتخابی مطرح نشده است ولی نظرا ما مچنین است و لذا قانون اساسی باید تغییر کند . این هم ظرایف انواع تغییر در وعده و وعید

اعلام نظر امام امت دایر بر اینکه بنا ندارد کسی را رأی " به ریاست جمهوری بگمارند و نیز اجازه نمیدهند که از معممین کسی بر ریاست جمهوری برسد و استثنائا " برای انتخاب اولین رئیس جمهور حق تعیین سرنوشت ملت را بخود ملت واگذار مینمایند ، در واقع یکنوع عقب نشینی بود در برابر فشارها و تهدیدات رقیب موء تلف یعنی بورژوازی با صلاح لیبرال .

شاید هنوز زود باشد که در مورد آثار و عوارض این نامزدی و لغو آن نتیجه گیری شود ، مع هذا اشاره به چند نکته را ضروری میبینیم .

۱- ادعای آقای خمینی مبنی بر " بنا نداشتن انتخاب " شخص خاصی ، دیگر حتی برای ساده لوح ترین افراد نیز نباید جدی تلقی شود . در گذشته ما یکبار سند توصیه آقای خمینی را به خط خود ایشان در مورد انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان افشاء کردیم (رهائی شماره ۱۵) و نشان دادیم ، با آنکه امام اظهار میداشت که در مورد خصوصیات نمایندگان مجلس خبرگان صرفا توصیه‌های عامی دارد (اسلامی بودن و غیره) مع هذا و در واقع بطور خیلی جدی در تدارک فراهم آوردن زمینه برای انتخاب افراد خاصی است . برای ماکه از ماهیت جمهوری اسلامی و نیز طرز تفکر و مشی روحانیون بی اطلاع نیستیم ، این امر حتی قبل از

رسیده باشند که آقای خمینی به اظهار رسمی خود وفادار نیست . مقایسه نطقهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب وی ، و مقایسه نطقهای روزمره وی در مورد جریانات مختلف - از مجلس موء سان گرفته تا واقعه اخیر - نشان میدهد که ایشان کاملا آماده اند بدون قبول زحمت برای توضیح تغییر موضع ، مواضع خود را تغییر دهند . به نظر ایشان به توده مردم چه کسه وارد معقولات شوند و در پی گیری ایشان در ادامه نظرات تردید کنند ؟

جالب اینجاست که در یک موقعیت کم نظیر آقای خمینی از خود دید " دمکراتیک " غیر منتظره ای نشان داد و اظهار داشت که کسانی که مایسل نیستند میتوانند به قانون اساسی رأی ندهند . یعنی برای یکبار آنها را " کفار و ذنابقه " نخواند . ولی معلوم میشود باز هم ایشان تغییر نظر داده اند و تصمیم گرفته اند که هر کس که

های عوام فریبانه است که در مورد متمم قانون اساسی داد میزند و میشود . متممی که مورد نظر حضرات قدرتمدار است دربر داشتن همه گونه حد و مرز خواهد بود و نه در محدود کردن فقیه . هر کس غیبراز این اندیشه و تبلیغ کند ، یا خسود را میفریبد و یا مردم را . نیروهائی که به بهانه و امید تغیر مساعد در متمم قانون اساسی به اصل قانون رأی مثبت دادند شامل این مقوله اند و بی شناختی یا عوام فریبی خود را اثبات میکنند .

۴- فشارهای ناشی از تضاد درونی سران باندهای قدرت ، وابستگان باین و بی آن جناح روحانیت و آن یا این قدرت جهانی ، واقعی تر و قدرتمند تر از تصورات و توهمات " اپوزیسیون " ساده انگار است . اگر این درس آموخته شود که واقعیات مسیر حرکت را تعیین میکنند و نه نقشه های " پهلوانان خیال پرداز " در آن صورت میتوان گفت که در این میان چپ آموزش بزرگی دیده است و از این توهم

نقدی بر نظرات «راه کارگر» (۱)

«تئوری پیشاهنگ» و عام‌گویی‌های «راه کارگر»

اخیرا از جانب انتشارات "راه کارگر" نوشته‌های متعددی پیرامون مسائل مختلف جنبش سیاسی ایران منتشر شده است. ما برخورد به این نوشته‌ها را ضروری میدانیم زیرا معتقدیم که تنها راه‌غناى جنبش چپ‌ایران و تنها طریق ممکن برای ارتقاء مضمون کمونیستی جنبش چپ، دست زدن بمبارزه سالم ایدئولوژیک - تئوریک و سیاسی است. این مبارزه خواهد توانست که ساخت جنبش کمونیستی را از آلودگیهای نظریات و تئوریهای خرده بورژوازی از هر رنگ و بهر شکل که باشد منزه ساخته و راه را بسرای انقلاب سوسیالیستی ایران هموار سازد. بدین لحاظ این نوشته تنها سرآغاز یک سلسله برخوردهای نظری در نقد به تئوریهای ارائه شده از طرف "راه کارگر" میباشد و ما در آینده به نقد سایر نقطه نظرها و مباحث مطرح شده از جانب "راه کارگر" خواهیم پرداخت. قبل از شروع بحث باین نکته بسیار مهم اشاره کنیم که ما خود ضمن دفاع از دست‌آوردهای مبارزه‌ی مسلحانه و تاکید بر روی عناصر صحیح و اصولی آن در نقد تئوریه‌ها و پراتیک ۷ ساله مبارزه‌ی مسلحانه در ایران مطالب متعددی را طی همان سالها و پس از آن به نگارش در آوردیم که در ردیف اسناد شناخته شده‌ی جنبش انقلابی ایران میباشد. از مهمترین این آثار میتوان به سلسله بحثهای تئوریک با سازمان فدائیان خلق، نوشته‌ی مرحله‌ی تدارک، کتاب در تدارک انقلاب سوسیالیستی اشاره نمود. هدف ما از برخورد و نقد نوشته‌ی حاضر "ملاحظاتى درباره‌ی تئوری پیش‌آهنگ" بنا بر این نه توجیه اشتباهات و خطاهای تزه‌ای مختلف منتسب بمبارزه‌ی مسلحانه بلکه نشان دادن اشتباهات نوشته‌ی فوق میباشد.

یکی از مهمترین خصوصیات نوشته‌های "راه کارگر" فقدان ارائه‌ی بحثهای اثباتی است. مکتوبات این رفقا غالباً با حرکت از یک سلسله مفروضات و محرز و اصول شمردن بسیاری از مسائل که اتفاقاً درستی و یا نادرستی آنها مورد جدل و بحث جدی جنبش کمونیستی میباشد، به نقد نظرات دیگران نشسته و مباحث مطول و گاه بدیهی را در این ارتباط ارائه میدهد. گاه اینطور در ذهن خواننده القا میشود که منظور "راه کارگر" از ارائه‌ی اینگونه بحثها شاید اثبات مارکسیسم در مقابل مخالفین آن باشد و یا اینکه هدف ارائه نقل قولهای مطول و مکرر از - بنیانگذاران مکتب سوسیالیزم علمی - علیرغم ابرازشان در اکراه به توسل به چنین روشهایی شایسته مرعوب ساختن خواننده بضرر تاثیر این گفته‌ها باشد. بهر

حال مساله برای ما دقیقاً روشن نیست. لیکن بر این گفته‌ی خود تاکید میکنیم که تاکنون در زمینه‌های تئوریک، هیچ بحث اثباتی از جانب این رفقا ندیده‌ایم. نوشته‌های این رفقا بویژه در نقد نظریات مبارزه‌ی مسلحانه، تئوری و شرایط عینی انقلاب، ساخت جامعه‌ی شوروی، نمونه‌های بارز این مدعا هستند. قبل از ورود به بحث پیرامون کتاب "ملاحظاتى درباره‌ی تئوری پیشاهنگ" که در نقد به مشی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی نگاشته شده مقدمتاً ذکر نکاتی را در حاشیه لازم میدانیم. یکی از روشهای مرسوم جریان‌چپ معتقد به "مشی چریکی" روشن ساختن خط و مرز نظریات خود با رویزیونیسم و علی‌الخصوص خط‌کشی با حزب توده میباشد. بنظر ما در این نوشته هر چند حملات حزب توده به جریان‌ات مبارزه‌ی مسلحانه محکوم شده و نظریات آن در حال حاضر اساساً رویزیونیستی و اکونومیستی اعلام شده لیکن در برخورد به گذشته حزب توده این مسئله رعایت نشده است. در پاورقی صفحه ۹ در توضیح موقعیت حزب توده قبل از کودتای ۲۸ مرداد میخوانیم:

"بر خلاف بسیاری از منتقدین حزب توده، ما مجبور به یاد آوری این نکته هستیم که حزب توده در آن هنگام ظاهراً ایدئولوژی اعلام شده‌ی رویزیونیستی نداشت. گر چه ایدئولوژی اعلام شده تعیین‌کننده‌ی هویت یک حزب نمیتواند باشد."

ما می‌پرسیم چرا ایدئولوژی اعلام شده‌ی حزب توده ظاهراً رویزیونیستی نبود؟ برنامه، خط مشی و اساس سیاست حزب توده در آن دوران چه چیز جز فرمیسم و رویزیونیسم آشکار بود؟ حزب توده چه در سالهایی که خود را رسماً حزب طبقه‌ی کارگر و منتسب به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم اعلام نمیکرد و اظهار میداشت که سازمانی متشکل از عناصر ایدئولوژیهای مختلف، برای انجام رفرمهای اجتماعی - اقتصادیست، و چه از آنزمان که رسماً داعیه نمایندگی طبقه‌ی کارگر را داشته (هم قبل و هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، در تئوری و پراتیک چیزی جز فرمیسم، رویزیونیسم و اپورتونیسم آشکار ارائه نداده است.

مورد دیگر بحث این رفقا پیرامون ماتریالیسم تاریخی است که بنظر ما ملغمه‌ای از مطالب بدیهی و مطالب نادرست است. نوشته‌ی مورد بحث در ارتباط با این بحث که انقلاب و شرایط انقلابی را نمیتوان از طریق اراده پیش‌آهنگ به جامعه تحمیل کرد، مساله حرکت‌های اجتماعی را با حرکت‌های موجود در طبیعت مخلوط

نموده و باین نتیجه میرسد که :

"همانگونه که در آن مثال معروف اسپینوزا هر سنگی که بطرف زمین میآید، صرفنظر از اینکه خود اگر فکری داشت، دربارهی خود چه می اندیشید بوسیلهی قانون آهنین جاذبه بطرف زمین کشیده میشود، همینطور انسانها نیز صرفنظر از آنچه خود بگویند و یا بخواهند دقیقاً بوسیلهی قوانین آهنین اجتماعی به سمت خاص کشیده میشوند. از اینرو انقلاب را با ارادهی افراد نمی توان بوجود آورد."

(تاکید از نویسنده است)

این درست است که انقلاب را صرفاً با ارادهی افراد نمیتوان بوجود آورد اما این اظهار که انسانها تابع کسور و یکطرفه قوانین تاریخ و اجتماع بوده و صرفنظر از اینکه چه بخواهند و بگویند، به جهت خاصی کشیده میشوند نادرست است و اصولاً تشبیه مثال سنگ اسپینوزا و رابطهی آن با نقش انسانها و رابطهی آن با اجتماع تشبیه بسیار غلط و غیر علمی است. اشتباه رفقا اینست که علیرغم اظهارهای مکررشان در اعتقاد به دیالکتیک و درک عظیمی از آن هنوز به چگونگی رابطهی تاریخ و انسان بدرستی پی نبردهاند و دومی را مانند یک قطعه سنگ تابع بی اراده و بی چون و چرای اولی می پندارند. اگر قرار بین انسان و اجتماع باشد، دیگر به انقلاب و مبارزه طبقاتی نیاز نبود و این گفته مارکس که "انقلاب موتور محرک تاریخ است" معنا و مفهومی نداشت.

نکتهی سوم تعریف "راه کارگر" از پرولتاریا و اثبات چرایی "انقلابی ترین طبقه بودن" طبقه کارگر است. مقاله اظهار میدارد:

"پرولتر ضرورتاً کارگر صنعتی نیست ولیکن کارگران صنعتی معمولاً هسته مرکزی پرولتاریا را تشکیل میدهند. طبقه کارگر از آنجا که در نظام مالکیت خصوصی هیچ نوع امیدی به تملک وسائل تولید ندارد، انقلابی ترین طبقه تاریخ است."

اولاً و اتفاقاً پرولتاریا لزوماً کارگران صنعتی هستند که با تکوین سرمایه داری و گذار آن از مراحل صنایع دستی و مانوفاکتور به تولید ماشینی، و صنایع بزرگ بوجود می آیند. پرولتاریا محصول تکامل پیشرفتهی جامعه سرمایه داری است در صورتیکه طبقه کارگر در یک مفهوم عام تر حاصل اولین نطفه های پیدایش روابط سرمایه داری میباشد. پرولتاریا دقیقاً با مرحلهی صنعتی سرمایه داری مترادف است در صورتیکه در مورد طبقه کارگر اینطور نیست و تصور آن همه مراحل تکامل مناسبات سرمایه داری را در بر میگردد. ثانیاً علت اصلی این امر که طبقه کارگر انقلابی ترین طبقه روی زمین است فقط این نیست که "هیچ نوع امیدی به تملک وسائل تولید ندارد" بلکه در

مقایسه با طبقات تحت ستم و محرومی چون دهقانان که در پراکنده گی زمینهای وسیع ارتباط ارگانیک و دائمی با هم ندارند، بمناسبت تجمع تودهی وسیعی از پرولتاریا در کارخانه و ارتباط دائم با یکدیگر از یکطرف به اجتماعی شدن تولید در جامعه بورژوازی و نقشی که مجتمعا بعنوان بخش مهمی از نیروهای مولد ایفا میکنند، ناظر بوده و بآن شناخت پیدا میکنند و از سوی دیگر امکان می یابند به تضادی که این اجتماعی شدن تولید با مالکیت خصوصی وسایل تولید دارد پی برند و در جستجوی راه حل این تضاد بر آیند. در ضمن گردهم آئی پرولتاریا در محیط بستهی کارخانه شرایط تبادل نظر و اشاعه آگاهی را در بین آنها فراهم آورده و در پروسه مبارزات مشترک علیه سرمایه داران به شناخت آنها از خود بعنوان یک طبقه مستقل کمک میکند و در عین حال یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد تشکلهای کارگری چون سندیکا و شوروا تسهیل کرده، باین وسیله امکان مبارزه موثرتر برای احقاق حقوقشان را بدست دهد.

همچنانکه مارکس درمانیفست اشاره میکند، بین همهی طبقاتی که، در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعی انقلابی است. زیرا تمام طبقات دیگر بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود شمره و محصول صنایع بزرگ است.

پرولتاریا در مبارزه خود علیه بورژوازی جز زنجیرهای دست و پایش، چیزی ندارد از دست بدهد. در مقابل جهانی را برای فتح در برابر خود دارد. بالاخره پرولتاریا نمیتواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم یعنی بورژوازی رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و اختلال طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

همینطور در تعریف از مقوله بورژوازی در نوشتهی فوق خطاهای بسیار بکار رفته که برداشتهای سیاسی خاصی را در ذهن خواننده تداعی میکند. نوشته اظهار میکند:

خرده بورژوا به لحاظ اینکه صاحب وسائل تولید خود هست و حتی گاهی بدلیل همین تصاحب میتواند از دیگران نیز بهره کشی بکند، یک گروه اجتماعی محافظه کار و تنگ نظر است. ولی بلحاظ اینکه این تصاحب به اندازه ای نیست که او را در زمره صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه قرار بدهد، مترقی است... خرده بورژوازی بمعنای علمی کلمه استثمار نمیشود، بلکه از طریق بازار چابیده میشود. (تاکیدها از مقاله است)

معمای عجیبی است که از حل آن عاجز ماندیم. از یکطرف خرده بورژوازی "محافظه کار و تنگ نظر" است، چگون "صاحب وسائل تولید خود هست" و حتی از دیگران نیز "بهره کشی" میکند و از طرف دیگر به لحاظ اینکه در زمره "صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه" قرار ندارد یعنی

به لحاظ اینکه صاحب وسائل تولید نیست و از دیگران نیز بهره‌کشی نمی‌کند، "مترقی" است. شاید اگر مطلب اینطور عنوان می‌شد که چون خرده بورژوازی هم صاحب وسائل تولید هست و استثمار می‌کند و هم صاحب وسائل تولید نیست و استثمار نمی‌کند. بنا بر این هم "محافظة کار و تنگ نظر" و هم "مترقی" است، قدری تضاد مسئله نمایانتر می‌شود. بهر حال چنین نیست. گذشته از این مگر هر نیرو و یا گروه بندی اجتماعی که "در زمره صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه" قرار نداشته باشد، مترقی است. جامعه سرمایه‌داری بجز سرمایه‌داران بقیه اقشار و گروه‌های اجتماعی که اتفاقاً در بسیاری موارد اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند نه صاحب وسائل تولید و نه صاحب سرمایه‌اند، آیا می‌توان گفت که همه این گروه بندیها مترقی هستند؟ - آیا همه روشنفکران - همه لایه‌های خرده بورژوازی و دهقانان - مجموعه جریانهای منتسب به لومپن پرولتاریا و... همگی مترقی اند؟ اساساً منظور از مترقی بودن چیست؟ مترقی نسبت به چه چیز و در چه ارتباطی؟ در کدام انقلاب، در کدام حرکت؟ متأسفانه در بحث نویسنده مقاله این سئوالات بی جواب و مبهم باقی می‌مانند. و مسئله‌ی ماهیت یک جریان با عملکرد موضعی آن یکی در هم و مشتبه می‌شود و دیالکتیک بصورت احکام متضاد و متناقض در می‌آید.

واقعیت اینست که بهنجائی از قبیل تز "راه کارگر" در مورد خرده بورژوازی و از جمله "چاپیده شدن خرده بورژوازی" ارتباطی با تحلیل علمی ندارد. در یک جامعه سرمایه‌داری، خرده بورژوازی (سنتی) محافظه کار و مخالف پیشرفت است، زیرا بوسیله‌ی رشد سرمایه‌داری، پیشرفت، تکنیک و گسترش صنعت در معرض اضمحلال قرار می‌گیرد. تنگ نظر و ارتجاعی است چون می‌خواهد چرخ تاریخ را بعقب چرخانده و ایام "خوش" گذشته را که تولید کوچک بدون سرخر تکنیک پیشرفته و مزاحمت و رقابت سرمایه‌ی بزرگ، لاک پشت وار به پیش میرفت، تجدید کند. بنا بر این مبارزه‌ی مستقل خرده بورژوازی (سنتی) علیه بورژوازی از یک موضع انقلابی یا مترقی نبوده بلکه محافظه کارانه و حتی مرتجعانه است. در مواردیکه تمادفا خرده بورژوازی (بطور عمده لایه‌ی تحتانی) موضع انقلابی می‌گیرد، بخاطر این واقعیت است که در معرض خطر رانده شدن بصوف پرولتاریا است و بنا بر این از آنجا که این حرکت را اجتناب ناپذیر می‌بیند، از مصالح آینسده‌ی خویش دفاع می‌کند یعنی به موضع طبقاتی خود پشت پا زدن موضع پرولتاریا را اتخاذ می‌کند. بنا بر این وظیفه‌ی پرولتاریا اینست که پرچم مبارزه علیه سرمایه را بیفرازد و واقعیت غیر قابل اجتناب اضمحلال خرده بورژوازی در شرایط تسلط سرمایه را باو نشان دهد و روشن سازد که تنها راه رهائی همه‌ی جامعه از استثمار و ستم بورژوازی تغییر روابط تولید مسلط بر جامعه است، باین ترتیب که با از میان بردن شیوه‌های تملکی که تا کنون وجود داشته و مالکیت اجتماعی وسائل تولید شرایط از بین

رفتن کامل استثمار و ایجاد جامعه‌ی بدون طبقه فراهم خواهد گشت. بنا بر این تنها راه رهائی همه‌ی اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار در یک جامعه سرمایه‌داری پذیرش رهبری پرولتاریا در انقلاب اجتماعی آن جامعه یعنی انقلاب سوسیالیستی است.

و اما بحث اصلی مقاله و بحث اصلی ما :

هم اکنون نزدیک به ۸ سال از آغاز اولین حرکت مبارزاتی مسلحانه‌ی چریکی در ایران و حدود ۱۰ ماه از قیام بهمن ماه می‌گذرد. طی این دوران نسبتاً طولانی بحثهای زیادی پیرامون صحت و یا نادرستی شی مبارزه‌ی مسلحانه بین موافقین و مخالفین آن در جریان بود و مقالات و کتب بسیار زیاد و متعددی پیرامون این بحثها به نگارش در آمد. این بحثها که در اوائل دهه‌ی ۵۰ بعد صرفاً تئوریک داشت بتدریج با روشن شدن جنبه‌های پراتیک مبارزه و نتایج عملی آن، اشکال مشخص تری پیدا کرد. همچنین کلیه‌ی تزها و نظریات مربوط بمبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی نیز طی این سالها دستخوش تغییرات و تحولات زیادی گاه در جهت مثبت - در جهت تصحیح نظرات - و گاه در جنبه‌ی منفی - اصرار در اشتباهات گذشته - شد. بنا بر این هر گونه نقد علمی و صمیمانه از آنچه که مربوط به چگونگی و ارزیابی از این مبارزه در میهن ما صورت می‌گیرد، میبایست که گذشته‌ی متحول آنرا نیز در نظر گرفته و با توجه به عملکرد سایر بدیل‌های موجود در گذشته و تحلیل دقیق از شرایط آنروز جامعه، جمع بندی همه جانبه‌ی از تئوری و پراتیک ناشی از این مبارزه بدست دهد. متأسفانه رفقای "راه کارگر" از این شیوه استفاده نمی‌کنند. آنها درست به تکرار همان بحثهای می پردازند که سالها از عمر آن می‌گذرد و حزب توده و گروه‌های مائوئیست مکرراً آنرا ارائه داده‌اند. نویسندگان "راه کارگر" نه خود تحلیل دقیقی از شرایط جامعه‌ی آنزمان ارائه می‌دهند ارزیابی از چگونگی عمل می‌های مختلف مبارزه دارند، و نه خود بدیل مشخصی را عرضه مینمایند. بحث رفقا صرفاً یک بحث تئوریک و آنهم از نوع بحثهای تئوریک گذشته است که یکقدم از محدوده‌ی کلی و عام خود فراتر نمی‌رود. در یک کلام رفقا دوباره گذشته‌ها را تکرار میکنند:

" این خط همان خط انقلابیگری خرده بورژوازی است، "ماهیتا خرده بورژوائی و کاملاً قدیمی است،" مثل هر خط آنارشیستی، خود ضد آنچه را می‌خواهد بوجود می‌آورد، "تئوری "مشئی مسلحانه" یک تئوری از آن خرده بورژوازی است. " بنا بر این یک تئوری پرولتری نیست. "

و... و اما چرا؟ نظر مشخص خود رفقا چیست؟ در آن سالها چه فعالیت مشخص دیگری باید انجام می‌شد، آنها که خط و شی دیگری را دنبال کردند چه نتایجی حاصلشان شد؟

بهتر است بخود نوشته مراجعه نمائیم. در مورد مسأله شرایط عینی انقلاب، نویسندگان نوشته اظهار میدارند:

"مشئ مسلحانه" برداشتی کاملا نادرست در مورد شرایط عینی انقلاب یا عبارت دیگر "موقعیت انقلابی" دارد و در این مورد موضع کاملا اراده گرایانه و غیر مارکسیستی اتخاذ میکنند.... عبارت دیگر "مشئ مسلحانه" مثل هر خط آنارشیستی، خود ضد آنچه را میخواهد بوجود میآورد. یعنی برای پیش آهنگ نقش فوق العاده و بی جایی قائل میشود، بنابر این نقش آن را در سازمان دادن و آگاهی دادن به توده ها نادیده میگیرد. "مشئ مسلحانه" گمان دارد که میتوان شرایط عینی را با آغاز نبرد

جنبش کمونیستی به ضرب یک جمله "ازان خرده بورژوازی است" حل و فصل شوند، دیگر نیازی باین همه نوشته، مقاله، کتاب اینهمه بحث و جدل و ائتلاف وقت نبود. گفته میشد این نظریه متعلق به بورژوازی است و یا آن تئوری متعلق به خرده بورژوازی است و مسأله حل بود و نه وقت ما و نه وقت نویسندگان "راه کارگر" بهدر میرفت. نویسندگان مقاله آنقدر بالا و پائین میروند و آنهمه در مزار مشی های آنارشیستی و خرده بورژوازی و... سخن میگویند اما یک کلمه در اثبات اینکه چرا در اوائل دهه ۵۰ شرایط عینی انقلاب در ایران وجود نداشت، سخن نمیگویند. یک بحث در تحلیل طبقاتی و تحلیل شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی آن زمان ارائه نمیکنند و تنها باین دلیل ساده که چون نظریات مشی مسلحانه ازان خرده بورژوازی است و

اگر بزعم نوشته های شما رفقا، مناسبات تولیدی مسلط در جامعه مناسبات سرمایه داری و نیز "تضاد کار و سرمایه، تضاد اساسی جامعه ماست" پس چرا موضع خود را بصراحت در مورد سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب ایران روشن نمیکنید

بوجود آورد، از اینرو در واقع شرایط عینی را دیگر شرایط "عینی" نمیداند. از سوی دیگر بر این پندار باطل است که اگر مردم حرکت کنند بلافاصله آگاهی سوسیالیستی و هژمونی پرولتاریائی از درون مبارزه بیرون خواهد زد، در اینجا است که شرایط ذهنی را دیگر "ذهنی" نمیداند. علت این وارونه اندیشی در چیست؟ در این واقعیت ساده که تئوری "مشئ مسلحانه" یک تئوری خرده بورژوازی است." (تاکیدها از مقاله است)

عبارت دیگر نویسندگان به پیروان مشئ مسلحانه خرده میگیرند که "برداشتی کاملا نادرست در مورد شرایط عینی انقلاب یا عبارت دیگر موقعیت انقلابی" دارند و از اینرو "موضع کاملا اراده گرایانه و غیر مارکسیستی اتخاذ میکنند" و نیز اینکه این مشئ "برای پیش آهنگ نقش فوق العاده و بی جایی قائل میشود" و علاوه بر این "بر این پندار باطل است که اگر مردم حرکت کنند بلافاصله آگاهی سوسیالیستی و هژمونی پرولتاریائی از درون مبارزه مسلحانه بیرون خواهد زد." و... و اما علت چیست؟ "علت این وارونه اندیشی... در این واقعیت ساده است که تئوری "مشئ مسلحانه" یک تئوری ازان خرده بورژوازی است."!! واقعا استدلالی از این ساده تر و آسان تر نمیشود. بسیار خوب مشئ مسلحانه معتقد به وجود شرایط عینی انقلاب است و فرض کنیم صد هزار عیب و نقص دیگر هم دارد، لیکن آیا نیازی به اقامه دلیل مشخصی و ارائه یک بحث کنکرت و اثبات و یا رد نکته فوق نیست؟ اگر قرار بود همه مباحثات سیاسی و همه پروبلما تیکهای

طبیعتا در غلط بودن آن بحثی نیست، پس شرایط عینی انقلاب در دوران آغاز مشئ مسلحانه در ایران وجود نداشته، بسنده میکنند. اینرا میگویند بحث تئوریک اثباتی!! در اینجا یک توضیح لازم است و آن اینکه ما نیز معتقدیم که در نیمه آخر دهه ۴۰ و اوائل سالهای ۵۰ شرایط عینی انقلاب در ایران آنطور که حداقل لنین مشخصات شرایط عینی انقلاب را توصیف نموده وجود نداشته لیکن این موضوع را در نوشته های گذشته خود، با ارائه تحلیل طبقاتی جامعه، بررسی نتایج مترتب بر فرمهای دهه ۴۰، افزایش ناگهانی درآمد ایجاد لایه بندی و صف بندیهای نوین طبقاتی در عرصه شهر و ده و... توضیح دادیم. و در عین حال مفهوم خود را از انقلاب و شرایط عینی انقلاب نه بمعنای عام و مبهم آن بلکه در چهارچوب شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی ایران روشن کردیم. رفقا آنقدر از انقلاب و شرایط انقلاب و غیره سخن میگویند اما با یک کلمه در توضیح اینکه دقیقا معتقد به چه نوع انقلاب بوده از شرایط عینی کدام انقلاب سخن میگویند، بصراحت نمی نویسند گوئی انقلاب صرفا یک واژه زیباست و محتوی ندارد و یا آنکه شرایط عینی همه انقلابها یکی است (این ابهام در سایر نوشته های "راه کارگر" نیز وجود دارد. بالاخره خواننده با خواندن همه مطالب و حتی جزوه آنها درباره "تئوری انقلاب" نمیفهمد که تئوری انقلاب این رفقا چیست و بدنبال چه نوع انقلابی هستند، دموکراتیک، دموکراتیک نوین، دموکراتیک ملی، دموکراتیک خلقی، دموکراتیک توده ای و... و یا انقلاب سوسیالیستی. و تازه چرا، اگر بزعم نوشته های شما رفقا مناسبات تولیدی مسلط در جامعه مناسبات سرمایه داری و نیز "تضاد کار و سرمایه تضاد اساسی جامعه ماست" (راه کارگر

شماره ۳ صفحه ۹۰) و آنقدر در نادرستی تر " عمده بودن تضاد خلق با امپریالیسم " (احمد زاده) سخن گفته میشود، پس چرا موضع خود را بصراحت در مورد سوسیالیستی بودن مر - حله انقلاب ایران روشن نمیکنید و اگر معتقد به انقلاب نوع دیگری هستید پس چرا آنرا نیز به صراحت روشن نمیکنید؟ بهر جهت نه برای مانده برای سایر نیروهای سیاسی هنوز روشن نیست که منظور شما از انقلاب چه نوع انقلابی است، از شرایط معین چه انقلابی سخن میگوئید، و چرا شرایط عینی انقلاب مورد نظر شما در گذشته وجود نداشته است.

در جای دیگری در توضیح نقش پیش آهنگ پرولتری درجا و مخدوش شدن آن توسط " مشی مسلحانه " نویسندگان مقاله توضیح میدهند که این مشی چون:

" فقدان جنبش را در فقدان اراده مبارزاتی مردم میبیند و آنرا نیز تابعی از فقدان اراده و قاطعیت انقلابی پیش آهنگ میداند. بنا بر این معتقد میشود که کار پیش آهنگ ایجاد حرکت است نه جهت دادن به حرکت. بیهوده نیست که " مشی مسلحانه " در تئوری و در عمل برای پایه ریزی و تحقق هژمونی پرولتاریا تلاشی انجام نداده است. علت دیگر این وارونه اندیشی را بایستی در این واقعیت جستجو کرد که در کشورهای زیر سلطه، غالباً شرایط توده ها زحمتکش بشدت خراب است. مردم در فقر و فاقه و خشکسالی بسر میبرند و حکومت های سرکوب لجام گسیخته نیز در عمل امکان مبارزات سیاسی آزاد و علنی را به مبارزان نمیدهند." و باز علیرغم اظهار نظر پاراگراف آخر مجدداً در جای دیگری از مقاله تکرار میشود که:

" وظیفه پیش آهنگ بوجود آوردن حرکت توده ای و یا مبارزه بجای توده ها نیست، بلکه وظیفه او جهت دادن به حرکت توده ها، هماهنگ کردن آن و مستمر ساختن آن و در نهایت مؤثر ساختن آن است. برای اینکار پیش آهنگ بایستی حرکت انقلابی توده ها را سازمان بدهد." (همه تاکیدها از مقاله است)

به جرات میتوان گفت که آنچنان تناقض موحشی در این گفتارها وجود دارد که از ذهن هیچ ساده اندیش هم به سادگی فراموش نمیشود. در واقع در اینجا یکی از مهمترین انتقادات نویسنده مقاله به " مشی مسلحانه " ایراد میشود. آنها نخست اظهار میدارند که " مشی مسلحانه " نقش پیش آهنگ را نه در جهت دادن و سازمان دادن حرکات مبارزاتی توده بلکه در بوجود آوردن خود حرکت توده ای و مبارزه بجای توده ها میبیند، منتهی درست در پاراگراف بعدی اذعان میکنند که بعلت فقر و فاقه و سرکوب لجام گسیخته در جامعه در عمل امکان مبارزات سیاسی آزاد و علنی برای مبارزان وجود ندارد. حال در شرایطی که بعلت " فقر و فاقه " و " سرکوب لجام گسیخته " و هر دلیل دیگری امکان حرکت و " مبارزات سیاسی آزاد و علنی برای مبارزان " نیست، چگونه نقش پیش آهنگ نه دست زدن به حرکت مبارزه بلکه در سازمان دادن و جهت دادن به " حرکت توده ها " و سازماندهی " حرکت انقلابی " همین توده ها (که امکان مبارزه از آنها بعلت فقر و فاقه، سرکوب لجام گسیخته ... سلب شده) است میتواند باشد؟! اگر بقول شما امکان حرکت و مبارزه

حداقل در مقیاس توده ای آن نیست و با آنقدر پراکنده و خفیف است که اساساً به حساب نیاید، پس چگونه نقش پیش آهنگ جهت دادن به حرکت انقلابی و مبارزه توده های است که عملاً بقول خودتان امکان مبارزه آزاد و علنی از آنها سلب شده است. اگر شما واقعاً معتقدید که از طرفی شرایط انقلابی در جامعه نیست و از طرف دیگر فقر و فاقه و سرکوب لجام گسیخته امکان مبارزه برای توده ها وجود ندارد، پس به نظریه پیش آهنگ " مشی مسلحانه " که معتقد به ایجاد حرکت از سوی پیشرو در شرایط جو سکون و فقدان حرکات انقلابی توده ای در جامعه است چه انتقادی دارید؟ انتقادات ما به پاره ای از نظرات مطروحه در جنبش مسلحانه گذشته این نبود که چرا در شرایط جو خفقان و سکون و فقدان حرکت مبارزاتی توده ای، پیش آهنگ دست به حرکت و مبارزه زد. ایراد اساسی و مشخص ما این بود که چرا در

تأثیر بخشی عمل مسلحانه غلو شد، چرا در انجام کار سیاسی کم کاری شد، چرا در شرایطی که در اثر شدت یابی تضادهای طبقاتی جامعه و شروع بحران اقتصادی - سیاسی، توده ها نیز دست به مبارزه زدند، عناصر جنبش مسلحانه به این مهم یعنی به مسأله سازماندهی و پیوند مبارزات توده ها بی توجهی کردند و آنقدر کم بها دادند که جریانات خرده بورژوازی سنتی قادر شدند در دوران وجود شرایط انقلابی بر اوضاع مسلط شده، رهبری و کنترل مبارزات توده را بدست گیرند تا جائیکه علیرغم همه فداکاریها و نقش بارز عناصر و جریانات انقلابی و کمونیست و بویژه سازمانهای مبارزه مسلحانه در قیام بهمین ماه نتوانستند که در جهت دادن به مبارزات عظیم توده مؤثر بوده و آنها را در جهت آلترناتیو چپ هدایت کنند.

اوضاع حاکم امروز درست نتیجه منطقی ضعف چپ و ناتوانی تئوریک - سیاسی - تشکیلاتی آن در سازمان دادن جنبش و هدایت آن در جریان انقلاب و در شرایط انقلابی گذشته بود.

نویسندگان " راه کارگر " در انکار نقش مبارزاتی پیش آهنگ در دوران رکود جنبش و شرایط فقدان مبارزه توده ای تابدانجا پیش رفته اند که حتی خود مبارزه سیاسی را فقط در چارچوب مبارزه سیاسی توده ای درست و ممکن میدانند. آنها میگویند " مبارزه سیاسی از دیدگاه مارکسیست - لنینیستها همیشه مبارزه توده ای است " (تاءکید از ماست) یعنی اگر مبارزه توده ای در جامعه ای وجود نداشته، اساساً هیچ مبارزه سیاسی نمیتواند وجود داشته باشد چون " مبارزه سیاسی... همیشه مبارزه توده ای است ". آیا این حکم خود دلیل روشن بر اعلام و تأکید بی عملی انقلابیون و عناصر پیش آهنگ در شرایط فقدان حرکات و جنبش توده ای نیست؟ اتفاقاً بر عکس، انقلابیون کمونیست و پیشگامان پرولتری در دوران تدارک انقلاب و در شرایط فقدان حرکات و مبارزات توده ای نقش عظیمی در زمینه سازی سیاسی در جامعه، کارسولوی در طبقه، بردن عنصر مبارزه بمیان توده ها و جهت دادن به آن، کار تبلیغی و ترویجی و افشاکری سیاسی در همه زمینه ها بعهده دارند. آیا این همه فعالیت، مبارزه سیاسی نیست؟ اگر نیست پس مفهوم و مشخصات مبارزه سیاسی چیست و چگونه و توسط چه کسانی صورت میگیرد؟ بدون این زمینه سازی های سیاسی و کار تدارکاتی در دو سال ماقبل انقلاب، آیا هرگز میتوان در دوران ما

مبارزه، توده‌ها را هدایت نمود و سازمان داد و بر اساس برنامه انقلابی که عناصر آنرا توده‌ها از قبل شناخته‌باشند، آنها را به پیروزی رهنمون ساخت.

شکل مبارزه و رابطه آن با مناسبات تولیدی:

مقاله در ارتباط با بحث پیرامون مسأله شکل مبارزه و ارتباط آن با مناسبات تولیدی و طبقات جامعه بدواً "نقل قولی از لنین می‌آورد که اتفاقاً تأیید دیگری است از تنوع اشکال مبارزه در پروسه انقلاب:

"مارکسیسم با همه اشکال ابتدائی سوسیالیسم این فرق را دارد که جنبش را در یک شکل خاص از مبارزه محصور نمی‌کند، متنوعترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد، اشکال مبارزه را جعل نمی‌کند، بلکه فقط آن اشکال از مبارزه طبقات انقلابی را که در جریان مبارزه خود پدیدار میشوند، تعمیم می‌دهد، متشکل می‌کند و به آنها بیان آگانه می‌بخشد... از این رو مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را بی‌قید و شرط رد نمی‌کند... مارکسیسم یک بررسی مطلقاً تاریخی از مسأله اشکال مبارزه را می‌طلبد..." (تأکید از لنین است)

مقاله سپس ادامه می‌دهد:

"بسته به اینکه در جامعه مناسبات تولیدی مسلط چه باشد طبقه خاصی نیروی عمده انقلاب خواهد بود... بنابراین اگر مقولات اصلی بحث ما طبقات و گروه‌های اجتماعی باشند، و اگر در این رابطه مناسبات تولیدی تعیین کننده باشند، ناگزیر به این نتیجه خواهیم رسید که در تعیین اشکال تاریخی مبارزه، که لنین از

مبارزه از روند طولانی انقلاب وهم چنین صورتبندی اجتماعی و در یک کلام به مجموعه آحاد و عناصر زیربنائی و روبنائی برخورد کرد و از همه این عوامل برای تعیین اشکال مبارزه مدد طلبید. بدون ارزیابی از جمیع این عوامل نمیتوان هیچ شکل از مبارزه را از پیش‌نهی و یا قبول کرد و اتفاقاً گفتار لنین تأییدی بر همین ابراز ما می‌باشد. اگر معیار تعیین شکل و شیوه مبارزه فقط عوامل تولیدی و زیربنائی بود آننگاه مثلاً شکل مبارزه در همه جوامع سرمایه‌داری صرفنظر از شرایط سیاسی حاکم بر آنها و صرفنظر از درجه رشد مبارزه طبقاتی پیشرفت انقلاب در آنها از ابتدا تا آخر یکسان بود و حال میدانیم که چنین نیست. مثلاً شکل مبارزه سیاسی در اغلب جوامع سرمایه‌داری و تحت سلطه آمریکا لاتین با شکل مبارزه سیاسی در جامعه سرمایه‌داری آمریکا متفاوت است و این تفاوت ناشی از ویژگیهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی هر یک از این جوامع و درجه و مرحله رشد انقلاب در هر یک از آنها است.

مسأله این نیست که آیا مبارزه چریکی مبارزه پرولتاریا است و یا خیر و آیا جنگ توده‌ای طولانی از آن دهقانان است و یا خیر - کما اینکه ما هم معتقدیم که مبارزه مسلحانه چریکی شکل اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیست و نیز اینکه جنگ‌های توده‌ای طولانی بطور عمده از طریق ارتشهای دهقانان انجام شده و سازمان می‌یابند، و از اینرو شکل اصلی مبارزه دهقانان بشمار می‌آیند. مسأله این است که آیا در مقاطع خاصی از مبارزه سیاسی - انقلابی یک جامعه مبارزه مسلحانه چریکی میتواند شکل عمده مبارزه سیاسی باشد

اگر قرار بود همهء مباحثات سیاسی و همه پروبلما تیکهای جنبش کمونیستی به ضرب یک جمله "از آن خرده‌بورژوازی است" حل و فصل شوند، دیگر نیازی به این همه نوشته، مقاله، کتاب و اینهمه بحث و جدل و اتلاف وقت نبود.

آن سخن میگوید عوامل تولیدی نقش اساسی را بازی میکنند."

از اظهارات فوق اینطور نتیجه می‌گیریم که برای تعیین شکل مبارزه باید به مناسبات تولیدی آن جامعه رجوع کرد، چون "عوامل تولیدی نقش اساسی را بازی میکنند". این ابراز مطلقاً احتجاج گرایانه و نادرست است. اینکه بگفته درست لنین "مارکسیسم یک بررسی مطلقاً تاریخی از مسأله اشکال مبارزه را می‌طلبد" بهیچوجه بمعنای آن نیست که تعیین کننده شکل مبارزه مناسبات تولیدی در جامعه است. هر چند که یکی از عناصر مهم تعیین شکل مبارزه ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه و مناسبات مسلط تولیدی آن است. مناسبات و ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه ماهیت انقلاب، مرحله و خصوصیات آنرا تعیین میکند و نه به خودی خود شکل مبارزه را. برای تعیین شکل مبارزه باید به چگونگی شرایط سیاسی جامعه، چگونگی اعمال قدرت حاکم و وضع طبقه حاکم، مقطع خاص

یا خیر، آیا بگفته لنین واقعاً حاضر به پذیرش تنوع اشکال مبارزه در جریان انقلاب هستیم و یا از قبل فقط اشکال خاصی از مبارزه را بعنوان مبارزه سیاسی برسمیت می‌شناسیم و گفته لنین در تنوع اشکال مبارزه را آنقدر کش می‌آوریم که تأیید گفته ما در محدودیت اشکال مبارزه شود!

دیکتاتوری و شکل مبارزه:

نوشته مورد بحث ما پس از طرح بحثهای مختلف بالاخره به مسأله اصلی و اساسی مقاله می‌پردازد. در اینجا نویسندگان مقاله بحث جدیدی را آغاز نموده و متذکر میشوند که آنها بهر حال مبارزه مسلحانه و یا تاکتیک‌های نظامی را بطور کلی نفی نمی‌کنند بلکه حتی تحت شرایط خاصی آنرا مورد تأیید قرار میدهند. در ارائه این بحث رفقاً چنین اظهار می‌دارند:

"در توضیح این مطلب بگذارید دو حالت از دیکتاتوری را از هم متمایز کنیم: حالت سرکوب و حالت اختناق.

دیکتاتوری سرکوبگرانه وضعی را بیان میکنند که از طرف توده‌ها حرکت انقلابی نسبی و وسیعی وجود دارد بنا بر این نظام حاکم دست به کشتار و سرکوب وحشیانه میزند. در دیکتاتوری اختناقی به علل مختلف از طرف توده‌ها حرکت‌های وسیعی وجود ندارد و رژیم هر نوع آزادی‌های دمکراتیک را از آنها میگیرد و توده‌ها در واقع خود را از حقوق دمکراتیک محروم می‌سازند و در حقیقت نوعی "خود سانسوری" از طرف مردم وجود دارد... آری این حقیقتی است که ضد انقلاب‌گاهی شکل مبارزه انقلابی را تعیین میکند... فقط و فقط در شرایط دیکتاتوری سرکوبی می‌تواند در صورت لزوم از تاکتیکهای مسلحانه استفاده کرد، چون در این شرایط حرکت نسبتاً وسیع مردم وجود دارد و در هر لحظه سرکوب میشود و بنا بر این بروشهای متناسب روی می‌آورد... این وضع با شرایط دیکتاتوری اختناقی فرق دارد که در آن حرکت توده‌ای در سطوح پائین است و آمادگی لازم در جهت رودر روشی با سرکوب دشمن را ندارد و درست‌بهمین علت است که مردم به "خودسانسور" تن داده‌اند". (تأکید از مقاله است)

ما در اینجا اشاره‌ی مختصری به "خود سانسوری" مورد ذکر "راه کارگر" نموده و بسا از آن رابطی دیالکتیکی سرکوب و اختناق را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اگر بپذیریم که بدون وجود سرکوب، مردم به "خود سانسوری" دست می‌زنند، آیا این مفهوم را القا نمیکنیم که توده‌ها بی جهت اختناق را تحمل میکنند؟ آیا با دالای این حکم به توده‌ها توهین نمی‌نمائیم؟ آیا در یک جامعه می‌تواند دیکتاتوری سرکوبگری وجود داشته ولی در این جامعه اختناق وجود نداشته باشد؟ و یا بر عکس اختناق بدون سرکوب باز دارنده امکان پذیر است؟

واقعیت این است که در شرایط وجود دیکتاتوری سرمایه‌داری سرکوب و اختناق لازم و ملزوم یکدیگرند منتهی عوامل مختلفی باعث میشود که تاکید روی یکی یا دیگری گذاشته شود:

۱- در صورت وجود رضایت نسبی در میان توده‌ها و عدم وجود پتانسیل انفجاری بورژوازی لزومی به سرکوب و اعمال خشونت عمیق ندیده و در اینحال اختناق هم وجود نخواهد داشت.

۲- در شرایطی که در جامعه بطور نسبی ناراضی در میان توده‌ها وجود دارد، رژیم سرمایه‌داری با بکار بردن روشهای سرکوبگرانه و ایجاد جو اختناق تسلط خود را تضمین مینماید و پیدایش هر حرکت مبارزاتی که موجودیت رژیم را مورد سؤال یا تهدید قرار دهد با واکنش سرکوبگرانه‌ی رژیم مواجه خواهد شد.

۳- در جامعه‌ی سرمایه‌داری که اختناق مسلط است، نسبتاً زمانیکه رژیم از ثبات نسبی برخوردار است وجود جو اختناقی فامنی برای تسلط طبقه‌ی حاکم میباشد ولی پس از مدتی با رشد تضادهای جامعه و پیدایش بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، حرکات توده‌ای وسیع

وجود می‌آید. گر چه این حرکات در ابتدا بشدت سرکوب میشود و عبارت دیگر رژیم خود را مجبور می‌بیند که بیش از پیش به روشهای سرکوبگرانه متوسل شود، اما در صورت ادامه‌ی حرکات توده‌ای، سرکوبی اثر شده و روابط اختناقی در هم می‌شکند نتیجه‌ی این امر ایجاد شرایطی دمکراتیک است که وسعت آن و مدت ادامه‌ی بحران و شدت حرکات توده‌ای بستگی خواهد داشت.

۴- اگر در شرایط بحرانی ذکر شده پرولتاریا نتواند به‌صورت کمی یا کیفی، مبارزه‌ی توده‌های ستم‌دیده و محروم را رهبری کرده قدرت سیاسی را بدست گیرد پس از کمتر شدن شدت بحران، بورژوازی خواهد کوشید بطرق مختلف همچون گذشته تسلط خود را تحکیم بخشد و از جمله از آنجا که توده‌ها بمبارزه‌ی خود ادامه میدهند، به سرکوب شدید متوسل گردد. با توجه به بر طرف شدن تدریجی بحران اقتصادی، شانس موفقیت طبقه‌ی حاکم در از بین بردن بحران سیاسی و تحکیم موقعیت خود با ایجاد جو اختناق تازه زیاد خواهد بود.

این در مورد بحث کلی مسئله. اما در مورد مشخص ایران، آیا میتوان گفت که طی ۸ سال گذشته (دوران پایه‌گیری مبارزه مسلحانه چریکی) در ایران دیکتاتوری مختنق و نه سرکوبی حاکم بوده است؟ آیا ما بویزه پس از خرداد ۴۲ با سرکوب خونین مبارزات مردم در کنار تشدید شرایط اختناق مواجه نبودیم؟ اگر نه میباشد که اساس بحث‌های خود را بر پایه دیگری قرار دهیم و نقطه حرکت را با ارزیابی از جهت رژیم آغاز کنیم. لیکن بنظر ما این طور نیست و نویسندگان مقاله صرفاً برای نجات سیستم خود دست به ابداع تئوری زده‌اند. حال اگر قبول کنیم که حداقل در ایران، سیستم دیکتاتوری حاکم در گذشته هم سرکوبگر و هم مختنق بوده و شاهد ما نیز عملکردهای اظهر من الشمس آن باشد، پس چگونه میتوان هم استفاده از عملیات مسلحانه را تحت شرایط معین و ارتباط با تاکتیکها و استراتژی کلی مبارزه رد کرد و هم در عین حال با استناد به کلام لنین تنوع اشکال مبارزه را بطور صوری مورد تأکید قرار داد.

درخاتمه ذکر چند نکته را ضروری میدانیم. در مقاله بطور مداوم از ضرورت تماس روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، از ضرورت ایجاد حزب و تظاهرات مشابه صحبت می‌شود. این نکات آنقدر کلی و عام هستند که هیچ مارکسیستی در درستی آنها تردید نمیتواند داشته باشد. لیکن بنظر ما بحثهای امروز جنبش کمونیستی ایران از این محدوده‌ها بسیار فراتر رفته‌اند و مسائل بسیار پیچیده‌تر و مشخص‌تری را در بر میگیرند.

امروز دیگر نمیتوان فقط از ضرورت تماس با طبقه و یا تشکیل حزب سخن گفت بلکه باید هدف و چگونگی این تماس و یا مفهوم خود را از حزب، چگونگی تشکیل و مناسبات درونی آن را روشن کرد. امروز بحثها باید بسیار مشخص و در ارتباط با مسائل حال و کنونی جنبش کمونیستی ایران انجام گیرد. بحث بر روی گذشته‌ها و آنهم بحث یکجانبه و تکراری برای امروز

که با شرایط بسیار متفاوت و پیچیده‌ای روبرو هستیم، معطلات جنبش را حل نخواهد کرد.

باید راه حل ارائه داد. استفاده با " زیرگرفتن " متفاوت است. استفاده از متی مسلحانه زمانی درست است که کلیت مبارزه، مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه، واقعیت های زمان، شرایط عیبی و ذهنی، اثرات مترسب بر شیوه های مختلف مبارزه، نقش هر یک از شیوه ها در جهت یابی سوی انقلاب - آنهم انقلاب مشخص و نه " انقلاب " - را مورد تحلیل قرار دهد و نه اینکه صرفا ایرادات این تز و آن تز را به رخ نکند و با انگشت گذاردن روی آنها بر کلیت یک پدیده " خط بطلان " بکشد استفاده زمانی نتیجه خواهد داشت که مسئله اصلی اجتماعی - حرکت و تحول - را در نظر بگیرد. استفاده موقعی از زاویه کمونیستی مطرح است که همان حرفهای حزب نبوده - همراه با حزب نبوده - بیدلیل و برهان بصورت " واقعیات " بدیهی مطرح نشود. به این مسئله بپردازد و نه به پیرایه ها. استفاده زمانی اصولی است که خود انتقادکننده بگوید که چه میخواهد، چه نژی دارد، چه راه حلی ارائه میدهد. انتقاد زمانی مؤثر می افتد که تفاوت عطف کرد و شیوه های مختلف مبارزه نشان داده شود. انتقاد زمانی معبد خواهد بود که از قول لنین علیه لنین نقل قول نشود.

خوب است رفقائی که مدعی ارائه راه چهارمی هستند، راه خود را بسمایانند، تئوریهای خود را ولو در قالب نقد گذشته بصورت ایجابی و اثباتی و نه نفی - آنهم نفی نادرست - تئوریهای گذشته ارائه دهند و بما و به دیگران نشان دهند که چرا تنها تئوریهای آنان پرولتری است، این مزیت عظیم را از کجا بدست آورده اند، و اثبات آن بجز ادعا چیست.

ما به لحاظ آنکه در اغتشاش و سردرگمی حاضر، عنوانهای نو بر بالای مطالب کهنه میبواند برای چند صباحی جالب جلوه کند در شماره های آینده نشان خواهیم داد که خط چهارم رفقا - علیرغم تمایل بسیاری از آنان - راهی نو نیست بلکه بازگشت به گذشته های آشناست. ●

بقیه لغو کاندیداتوری ...

انتخابات نبود بلکه انتخابات بهانه ای برای ارائه برنامه بود، اکنون که شرکت در انتخابات منتفی شده است خود برنامه باید بصورت خود باقی بماند، نقاشی آن بر طرف شود و با محک تجربه آزموده شود که آیا کارآئی خاصی در امر همکاری خواهد داشت یا نه. برای سازمان نهائی مانند ما که ضرورت شرکت در انتخابات را بیش از فواید متصور بر چنین برنامه ای می شمردند مسئله روشن است. ما هم در گذشته هم در حال حاضر از هر برنامه مترقی و واقف - بینانه ای - بشرط آنکه به ریسمان انتخابات و نظائر آن متصل نباشد - استقبال کرده و میکنیم. باید دید



سازمانها شی که تا آن حد به بر ما اهمیت میدادند که ضرورت شرکت در انتخابات را ناچیز می شمردند در عمل جقدر به اظهارات خود وفادارند. سازمان خود فریب و مردم فریب که گویا با استفاده از سوراخهای تضادهای درون طبقه حاکم، امر خود را به پیش خواهد بسپرد، بیرون خواهد آمد، و باین درجه از بلوغ خواهد رسید که ابتدا صفوف خود را متحد و متشکل کند و بعد اگر ضرورت داشت به فکر استفاده از تضادهای درونی ارتجاع باشد. بسیاری هنوز شیور را از سر گذاش میزنند. امیدواریم این تجربه برایشان عبرت آموز باشد. انشاء الله! - این امر که سازمان مجاهدین

پس از رد نامزدی رجوی اظهار دانست که نامزدی وی از ابتدا با تصویب مسئولین امور و " قم " بوده است، و ایضا این مسئله که بمجرد اظهار خلاف فانونی ما م (حلاف همین فانون ماسی) سازمان مجاهدین از مسئله نامزدی رجوی فوراً صرف نظر کرد، نشان میدهد که آنچه مدارس ره پیش در مورد محاسبات سازمان مجاهدین نوشتیم بدقت صحت دارد. و این امر از دو نظر مهم است. اول آنکه نشان میدهد ادعای بعضی از مشتاقان نامزدی رجوی در مورد چپ تر شدن این سازمان جقدر توخالی و دروغین است. دوم آنکه نشان میدهد که سازمان مجاهدین هنوز علیرغم استقبال برخی از نیروها چپ، تصمیم به بودن یا نبودن در اپوزیسیون نگرفته است و این امر در هر نوع حرکت آینده اپوزیسیون باید مورد توجه قرار گیرد و مؤثر افتد.

التهام میدواریم این تا، شیر بصورت تجدید خیال بردازیهای " پهلوانان " در نیاید

ع- اکنون مسئولیت بزرگی بردوش چپ و سازمان مجاهدین خلق ایران قرار دارد. برنامه ای که بعنوان منشور انتخاباتی مسعود رجوی تعیین شده است و هم سازمان مجاهدین و هم نیروهای که از نامزدی او دفاع می کردند آن را بصورتی پلانفرم. همکاری نیروهای مترقی (اپوزیسیون) معرفی می کردند تا اکنون باید منسوخ شده تلقی شود. اگر نیت واقعی این نیروها شرکت در

مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق به این لحاظ در معرض تضاد و نیروهای چپ خواهند بود.

ما امیدواریم که تجارب منفی نیز همانند تجارب مثبت، در جهت بالا بردن سطح شناخت و مواجهه واقعی تر با حقایق اجتماعی عمل کند. و امیدواریم که همه اینها در جمع باعث شود که نیروهای مترقی و فدائیمیرالبتست به ضرورت اتحاد و همکاری واقعی و مستحکم کردن صفوف خود بیش از پیش واقع شوند و اینسرا شرط اول و ضروری هرگونه حرکت وسیع در سطح جامعه بدانند.

● با امید آینده

رابطه حسن حبیبی با «سیا» !

COUNTERSpy

The Magazine For People Who Need To Know

Volume 3, Number 3

December 1978

همانگونه که ملاحظه میکنید درستند فون نام حسن حبیبی درکنار نام افرادی که بعنوان رابط با سیا آورده شده است. حسن حبیبی وزیرکونی فرهنگی و آموزش عالی و عضو سختگوی شورای انقلاب و کاندیدای ریاست جمهوری در اوائل دهه ۶۰ میلادی در مؤسسه تحقیقات و علوم اجتماعی تحت نظر دکتر احسان نراقی (که سابقاً ارتباط داشت و عضو شورای عالی ساواک بود و چندی پس هم دستگیرند) فعالیت داشت. گفته میشود که در آن سالها آقای حبیبی ترتیب سفر افراد مورد اطمینان رایه اسرائیل میداد و از حمله کسانی که از اسب سورس استفاده کرده و تحصیلات خود را در اسرائیل ادامه دادند آقای تکمیل همایون (همکار و دست راست آقای پروهر) است.

این هم از تگردهای امیرالیم است که در هرحاکه بتواند مهره های خود را "بکارند". بالاخره از بین کاندیداهای مختلف یکی برنده خواهد بود، ولی در هر صورت عموسام کار خود را کرده است.

طبق عملیات فینیکس توسط سیا در وقتاً بیش از ۵۸۷، ۲۱ نفر وسامی زیر نظر جاسوسان امریکائی کشته مشود و چگونه مثلا تعداد زیادی ارهمبسن جاسوسان در بالهای احردر گرما گرم نوظنه های امیرالیمسی و صهیونیستی علیه انقلاب فلسطین به لبنان فرستاد میشوند تا ماسد نوماس ابروین درفس اناشه سفارت امریکا، نامکسز دبیر اول و کنسول، چترمک الوه اتاشه (که قبلاً رابطه یولی سبا با ملک حسین هم بود)، جیمز هوارد بلین در قس دسیر دؤم و معاون کنسول ویل مولینو بعنوان متخصص جنگهای روانی و جاسوسی دیگر با مقامهای مختلف، عملیات جاسوسی را در ناحیه و بخصوص علیه انقلابیون فلسطین و جنبش چپ لبنان سازمان دهند.

در همین شماره مجله "ضد جاسوسی" نام عده زیادی از افرادی که در ارتباط با سازمان جاسوسی امریکا (سیا) قرار داشته اند، از کشورهای مختلف خاور میا ذکر شده است. درکنار نام افراد تاریخ ارتباط آموزشی آنها آورده شده است. مادر زیر کپی صفحه مربوط به ایران را میآوریم.

IRAN

Aboofateli, Seid	10/15/62
Mohammad	- 1/15/63
Badii, Fathe-Ali-	9/15/63
Behrooz	- 1/15/64
:	:
:	:
Habibi, Hassan	1/15/63
	- 5/15/63
Haddad-i-Nasbi, Mahmood	1/15/63
	- 5/15/63

در تاریخ جناسات سازمانهای جاسوسی امریکا، گاه عناصر ناآگاهی که در ابتدا تحت توهم "خدمت به میهن" و مانند آن به کار در این سازمانها مشغول بوده اند، ارمانده عمی اعمال ضد شری این مؤسسات و فساد اسس اعمال با آرمانهای اده آلسسی اولسه خود متنبه شده و بفکر افناده اند که بعضی از راهائی را که احیات اسانهای بینمار سروکار دارد و پاره ای از جنایات "سیا" را بر ملا میکند، افناده نمایند. در میان این افراد میتوان از "داسل الریبرک" کارمند سابق پنتاگون و "فیلیپ اچی" اراغض، ساس سبا نام برد. افنای اساد پنتاگون توسط الزبرک مریده شدیدی به جنگ طلبی و امیرالیم امریکا وارد آورد و آنگاه نوده های مردم ضد جنگ و بتسام را از اسرار این جنگ ضد شری بالابرد و بتطور غیرمستقیم در کونا ه کردن جنگ و بیروزی خلق و بتسام مؤثر واقع شد. اسراکی که توسط فیلیپ اچی ناکنون بصوص در باره شبکه جاسوسی امریکا در امریکای لاین منتشر شد، سبب تعقیب توسط دولت امریکا شد. و بخاض فضا مقامات امنیتی نظامی امریکا از چندین کشور اروپای غربی اخراج شد.

مجله "ضد جاسوسی" Counter Spy

از نشراتی است که با استفاده از منابع مختلف به افنای رازهای جاسوسی امریکا پرداخته اس و از جمله در شمار ۳ از جلد ۳ تاریخ دسامبر ۱۹۷۸ (بینار) بکال پیش) به افنای اسامی پاره ای از جاسوسان امریکا در خاور میانه پرداخته است و نشان میدهد که چگونه

توضیح

در شماره ۱۹ رهائی (فوق العاده) مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، بخاطر اشکالات تکنیکی، در تنظیم مطلب صفحه ۷ جایگاهی ای در چند جمله رخ داده است که در چاپهای بعدی رهائی، تصحیح شده است.

چند نکته کوچک در باره چند مسئله مهم

بر خوردی به ادعاهای حکام جدید

آن یکی در وقت استنجا بگفت
که مرا بابوی جنت دار جفت
گفت جان! خوب ورد آورده‌ای
لیک سوراخ دعاگم کرده‌ای
مولوی " مثنوی "

شاید شما باور نکنید اما در این دنیا ای که کلمات و مفاهیم ، بوسیله قدرتمندان گوناگون به دستمایه توجیه و پوشاندن واقعیت‌ها تبدیل شده‌اند ، همه چیز ممکن است ، حتی معجزه‌هایی نازل شده از ملکوت آسمانی . و اگر بسیار دیر باورید دست کم باور کنید که برخی از ابناء رشید وطن معجزاتی این چنین را چشم دارند- البته اگر نه از آسمان ، بلکه و ضرورتاً از نظام جهانی سرمایه-داری که دیر باز گفته‌اند " دست چو نمی‌رسد به خاتون ، دریا بکنیز مطبخ را " ورنه ، اگر چنین نبود آقای بنی صدر و شرکاء گمان نمی‌کردند که می‌توان سرمایه‌داری گندیده و پلاسیده را با دستگیری مفهوم بافی‌های پندار گریانه از احتضار مرگ ، زنده و شاداب به جهان زاینده‌گی و زندگی باز آورد و بالاتر از این آنرا باز ساخت - البته با بزرگ و آرایش اسلامی!! چه باور کنید و چه نکنید ، ما به شما ، با کمال ایمان و اعتقاد و اندکی مدهائنه ، اطمینان می‌دهیم که نه تنها می‌توان مسیح را زنده و ماه رابه دونیمه تقسیم کرد ، بلکه با اندکی آسان‌گیری و کمی دستکاری در کتاب لغت و البته مقداری سعه صدر و بلند نظری و با اندک دستکاری نه چندان پالوده و ظریف در اصطلاحات و مفاهیم رایج از قبیل سوده کار مزد ، بهره و ... می‌توان جهانی از عدل و دنیائی از رهائی و آزادی و فارغ از استثمار بنا کرد- البته در چهارچوب سرمایه‌داری - و فرزندان برومند امت اسلامی که نه شرقی‌اند و نه غربی ... دل آسوده دارند که دیگر و در پرتو این معجون درخشان حماقت و وقاحت نه مشکلی به جای خواهد ماند و نه دردی بی درمان و چشم شیطان کور

وزیر دارائی ما مرد ابداع است- و ابتکار ... و در این جهان که مدار آن بر تخییر است حتی زمین نیز ثابت نیست. باور نمی‌کنید نگاهی به خورشید بیاند- ازید. چشمان کور میشود.

و آنکه گفته بود استعمارناشی از مالکیت خصوصی وسایل تولید است وستم طبقاتی جز با براندازی طبقات پایمان نمی‌گیرد لابد ربکی در کفش داشت و یا اقتصاد توحیدی را نخوانده بود و از اقدامات یکساله دولت انقلابی ما خبر نداشت .

با اقدامات درخشان هیات حاکمه و بویژه با قوانین ابداعی ریزیدارائی و نامزد ریاست جمهوری ، از این پس نرخ فزاینده تورم ۴۰ درصدی ، رکود فراگیر و توقف تقریباً کامل تولید و باز تولید ، بیکاری و ... بحران ساختنی نابود و فقر و استثمار از بین خواهد رفت و هیچکس شمره کار دیگری نخواهد برد و البته بدون دگرگونی بنیادی مناسبات تولیدی و در حد شرعی! گفته شده بود که وابستگی، در عصر ادغام سرمایه های جهانی و در کشورهای واپس مانده- که همچون مدار دایره گسترده نظام جهانی سرمایه‌ها ، برای تداوم زیست و نه فقط رشد سرمایه دارانه نیازمند جذب سرمایه های مازاد کشورهای مرکز مدار یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هستند - توامان جدائی ناپذیر واپس ماندگی ، زمینه و علت آنست و جز با از بین بردن واپس ماندگی راهی برای نجات از وابستگی نیست ، گفته شده بود واپس ماندگی زمین و علت وابستگی است و جز با ریشه کن کردن همزمان این جفت توامان راهی برای رهائی نیست ، گفته شده بود که واپس ماندگی و وابستگی خصوصیت‌های ماهوی نظام سرمایه‌داری وابسته‌اند و دوام و رشد سرمایه‌داری وابسته جز در چهارچوب نظام سرمایه‌داری جهانی و ادغام سرمایه‌های بومی در هر دره بافته سرمایه ممکن نیست و این از

سویی رهائی از واپس ماندگی را ناممکن و از سوی دیگر بروابستگی می‌افزاید ، گفته شده بود انتقال ارزشها از مدار به مرکز و انتقال سرمایه‌ها از مرکز به مدار بر کمبود فزاینده سرمایه ، وابستگی و واپس ماندگی می‌افزاید و رهائی از این دور فاسد ، جز با دگرگونی بنیادی نظام تولیدی ممکن نیست ، گفته شده بود بحران در جوامع وابسته نه بحرانی تناوبی و کلاسیک ، که بحرانی ساختی و تداومی بوده و رکود ناشی از تضادهای ساختاری سرمایه‌داری از سویی و نتجه کمبود فزاینده سرمایه از سوی دیگر همراه با تورم ناشی از اقتصاد مبتنی بر خدمات و نه تولید از طرفی و معلول تورم وارداتی و ساختی از طرف دیگر ، حتی رسالت صنعتی کردن را از جبهه سرمایه سلب کرده است چهره به حل بحران ساختی و ایجاد یک اقتصاد سالم حتی در چارچوب و با معیارهای سرمایه-داری ، گفته شده بود که دوام حیات سرمایه‌داری وابسته ، در هر شکلی- اعم از شرعی و یا عرفی - جز با تمرکز سرمایه در دست دولت و تشدید استثمار راهی ندارد ، گفته شد که جز با حاکمیت کارگران و زحمتکشان رهائی ممکن نیست ... وای بسا چیزهای دیگر که گفته شده بود و گفته میشود. اما باور کنید که احکام بالا نه پایه درستی دارند و نه منطقی‌اند. این گونه احکام ناشی از نفوذ فرهنگ غربی و یا شرقی هستند که البته " نابود باید کردد " و این همه مربوط به پیش از ظهور سوابخی از نوع جدید شاید قابل پذیرش بودند اما و در جمهوری اسلامی! هرگز ... چرا که اکنون سلحشوران دلیر ، سوار بر کرده مردمی توهم زده از اعماق تاریخ مبهم و با شعار آینده‌ای مشکوک ، پابر رکاب طلائین قدرت و سر بر سر حکمروائی از دور دست فرا رسیده‌اند- حتی از باز - تا قلعه‌های از بن ویران یا کهن را که دیگر کندیده‌اند و درهم شکسته ، باز

سازند و از دل ویرانه‌ها، وباممالح و ابزار ارکار امانده و پوسیده، خراب آباد سرمایه‌داری را از نو بنا کنند، ستم طبقاتی را براندازند و عدالت آسمانی را بر زمین تحقق بخشند. و البته در حد مجار و شرعی!!! اسحه‌های آقای بنی‌صدر، ترکیب معجزه‌آسای بلاهت و فقر فرهنگی و ولایت‌مقیه، گرگ و بره را بر آبخور اسلام بسه برادری خواهد خواند معز و استثمار را از سین خواهد برد و البته رعایت حال سرمایه‌داران را نیز خواهد کرد که کسی مباد از این سفره بی‌نصيب ماند. برنامه‌های اقتصادی چه آنها که در اقدامات هیئت حاکمه تحقق یافته‌اند و چه آنها که هنوز عملی نشده و در صف انتظارند، طبقات کوناگون را ناکند. بگر سازش داده و در همان حال که ستم سرمایه برجای می‌ماند استثمار نیز نایب خواهد شد. سیور رهائی را زده‌اند هر چند ارسر گمادش. اما بهر حال زدن، زدن است. حزب سوده و تنوری باقهای راه رشد غیرسرمایه‌داری این را خوب میفهمند و اگر برنامه پیشنهادی حزب نوده، در مردم، از برنامه بنی‌صدر عقبتر است این را دیگر بحساب تنفر حزبیها از چپ! - روی - بگذارید و بگذرید ...

"جبهه سرمایه" یعنی خرده‌بورژوازی و بورژوازی ناتوان، بمثابة هیئت حاکمه، پس از قیام بهمین میراث‌بر بحران عظیم اقتصادی شد. ریشه‌های بحران ساختی کنونی را میتوان در چندین زمینه گوناگون جمع بندی کرد. سرمایه‌داری شدن ایران از آغاز نكوین خود بر اساس هرچه بیست‌سرمایه‌پدیرنر کردن کشور برای جذب کالا و سرمایه‌های مازاد امپریالیسم جهانی شکل گرفت و هر چند در آغاز نوعی رونق کاذب ناشی از رشد خدمات غیر مولد را ایجاد کرد اما بلافاصله با عملکرد قوانین کلیدی حاکم بر جوامع وابسته از قبیل کمبود فزاینده سرمایه، رشد ناموزون، مرکب و یاژگونه رکود همراه با تورم و ... روبه‌رو شده کارائی خود را برای تحقق رشد تولید صنعتی همپای گسترش تولید کالاهائی - پولی از دست داد.

مرحله خاص‌تمرکز و ترکیب ارکانیک سرمایه در عمر کنونی از سوئی، عملکردهای ناشی از جذب در نظام جهانی سرمایه و ضعف تاریخی - اقتصادی بورژوازی بومی ضرورت اقتصاد مختلط و گسترش بورژوازی بوروکراتیک و ... بر شد بحران می‌فزایند. وابستگی و گسترش پیرویه بوروکراسی دولتی و خدمات غیر مولد عملکردهای درآمد ناسی از نفت تسریع بحران را پرهیزناپذیر کرده و بر شدت آنها مافزاید. بحن خصوصی که رشد انگلوار و منکی بدولت داشته اس در تضاد با جناح بورژوازی بوروکراتیک هیئت حاکمه رنگی لیبرال بحود گرفته و تمامی جبهه سرمایه درگیر در بحران احتمالی ناشی از بحران اقتصادی، ناتوان، نوقف تولید و بازتولید جامعه را نظاره میکند. بورژوازی ناتوان راه نجات نظام سرمایه‌داری را در بسیاری گرفتن از خرده بورژوازی، می‌جوید و پایه نوده‌ای خرده بورژوازی را برای خود فرصتی طلائی میداند، تا در سایه به بیراهه کشانیدن نوده‌های معترض نظام را بازسازی و دستگاههای سرکوب را ترمیم کند.

خرده بورژوازی و بورژوازی ایران از مشروطه تبعید همواره خواب استقلال و زاپن شدن را میدیده‌اند، ایجاد یک جامعه صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری مستقل، منکی بخود و ملی رویای دیرپابنده بورژوازی نحیف ایران و جزئی از ایدئولوژی آن بود. این رویاحتی در ادبیات چپ در قالب "راه رشد غیرسرمایه‌داری" البته منکی به شو - روی "، " حاکمیت خلق و دموکراسی نوین" نیز نمود کرد. سرمایه‌داری مستقل و منکی بخود همچون بدیلی در مقابل سوسیالیسم و سرمایه‌داری وابسته طرح و یکی از دستمایه‌های انحراف کشانیدن جنبش نوده‌های ستم‌کشیده جامعه ما را شکل میداده است. پس از سرمایه‌داری شدن ایران و ناسودی بورژوازی با مصلاح ملی و ادغام در نظام جهانی سرمایه مفهوم رنگاخته سرمایه‌داری ملی کارکردی جز عمل بمثابة عاملی بازدارنده در جنبش نوده‌ها ندارد. بورژوازی ایران آگاه از واقعیت ضرورت وابستگی مفهوم ملی راتا حسد

وابستگی به این جناح نظامی - یا آن جناح - مصرفی - و این قطب آمریکا - یا آن قطب - اروپا - نقلی داده است. خرده بورژوازی علاوه بر این از انحصارات بزرگ هراسناک است تمرکز سرمایه و تجمع تولید دولتی یا ملی، خارجی یا داخلی بومی یا مرکب و مختلط مرگ خرده بورژوازی است، و از سوی دیگر خرده بورژوازی خواهان دوام و سلامت نظام سرمایه‌داری است و این جز در قالب انحصارات ناممکن است و از این روموا - ضع خرده بورژوازی تا حد تعدیل در توزیع و نه مالکیت، دولتی کردن انحصارات، کاهش می‌یابد و بدینسان پایه‌های طبقاتی جامعه بی‌ظیفه توحیدی بنا میشود، و برنامه‌های درخشان آقای بنی‌صدر شکل می‌گیرد.

سلحشوران تازه از راه رسیده در برابر واقعیت چاره‌ای جز تسلیم ندارند ماهواره شاهد عقب‌نشینی سریع، پسر شتاب‌آنان از آرمانهای خود بوده‌ام. خرده بورژوازی برای تثبیت رهبری خود مجبور است بخشی از خواسته‌های توده‌های مردم را در برنامه‌های خود بازتاب کند. اما و از آنجا که بمثابة یکی از عناصر جبهه سرمایه در حاکمیت پاسداری نظام سرمایه‌داری پای می - فشارد خواسته‌های انقلابی مردم را منخ کرده و انقلاب را به مضحکه تبدیل می‌کند. پس از یکسال از اجرای بلامنا - زع برنامه‌های خرده بورژوازی، تحلیل اقتصادی ایران چیزی بر برداشت‌های قبلی نمی‌افزاید جز چند نکته مهم درباره چهره اقتصاد سرمایه‌داری ناتوان.

یکی از بارزترین مشخصات اقتصاد ایران فقدان برنامه یکدست و مشخص است. کلیه اقدامات هیئت حاکمه یکدیگر را حنشی میکنند. این ویژگی ناشی از:

الف: چندگانگی موضع خرده بورژوازی بویژه درگیر در حفظ نظام سرمایه‌داری از طرفی و متعهد به وفاداری ظاهری به آرمانهای توده‌های مردم از طرف دیگر وظایف متناقض و غیرممکن را در برابر این بخش از هیئت حاکمه قرار میدهد. تضاد بین آرمانهای پندار باعانه و دستمالی شده از یک سو و واقعیت‌های گریزناپذیر جامعه از سوی دیگر هر

نوع برنامه‌های حتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری را ناممکن کرده است.

ب: جناح دیگر اختلاف نامقدس جبهه سرمایه یعنی سرمایه باصلاح ناتوان در پی تحکیم سریع پایه‌های نظام سرمایه‌داری، ساز خود می‌زند و راه‌خوبش دنبال میکند تضاد بین این گرایش و گرایش‌های خرد بورژوازی یکی دیگر از عوامل بازدارنده در ارائه و تحقق هر نوع برنامه یکدست حتی در چارچوب سرمایه‌داری وابسته است. این دو جناح از جبهه سرمایه هر یک در جهت‌های متفاوت در برخی از موارد و مشابه در پاره‌ای از مواضع، از سوئی‌یکدیگر را تکمیل و از سوی دیگر خنثی می‌کنند. یکی به توده‌ها وعده استقلال ملی می‌دهد و دیگری عولانه با زاین قرارداد می‌بندد، یکی سرمایه‌های خارجی را خلق می‌کند و دیگری غرامت کارخانه‌های و شکسته را می‌پردازد، یکی مساله نسکی را حل شده میداند و دیگری بر مالکیت خصوصی اصرار می‌ورزد، یکی از دولتی کردن تولید دم می‌زند و حمایت از منافع مستضعفین، دیگری اعتبارات کلان را از بیت‌المال در اختیار سرمایه‌داران بخش خصوصی می‌گذارد، یکی واردات را دولتی اعلام می‌کند و دیگری شناسنامه درست یک روز بعد به "بازرگانان محترم اطمینان می‌دهد که می‌توانند" کار پسر رونق " خود را ادامه دهند" یکی در صد کاهش مصرف و واردات است و دیگری جزیره کیش را به بندر تجارت آزاد تبدیل می‌کند یکی برای حل مساله ترافیک خواهان جلوگیری از بکارگیری خودروهای شخصی است و دیگری رشد صنایع اتومبیل‌سازی (وزیر صنایع و معادن) و آزاد کردن ورود اتومبیل‌های شخصی را خواهان است (وزیر بازرگانی) و در این میان آنچه البته به جایی نرسد برنامه‌های مبهم و پهلوی آقای بنی‌مدر است که هنوز هم شوراخ دعا را پیدانکرده است و بازرگانان و انجمن می‌کنند که راهی دیگر ساز دیگری دارد.

۲ - پایه‌های حاکمیت کنونی بر توم توده‌ها استوار است و از اینسرو باید برای حفظ حاکمیت خود بر توم توده‌ها دامن زد و این جز با ارائه برنامه‌های توخالی غیر عملی و دهان‌نبرکن

راهی ندارد. و لذا دروغ‌پردازی یکی از شیوه‌های رایج حل مسائل اقتصادی است. نرخ تورم بگفته آقای بنی‌مدر بیش از ۴۰ درصد است رئیس بانک مرکزی آقای مولوی آنرا حدود ۱۰/۵ درصد اعلام می‌کند، در گزارش بانک مرکزی می‌آید که " شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در ۶ ماهه اول سال جاری ۱۱ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است " یعنی تورم حدود ۱۱ درصد و در روزنامه‌ها بانک مرکزی اعلام می‌کند که " در آبان ماه شاخص عمده فروشی ۲/۲ درصد نسبت به ماه قبل افزایش یافته است " و اگر هر ماه ۲/۳ درصد افزایش داشته باشیم و سال هم البته و متأسفانه ۱۲ ماه است نرخ تورم و افزایش قیمت‌ها ۲۶ الی ۴۰ درصد را نشان می‌دهد، اما رئیس بانک مرکزی اصرار دارد که تورم چیزی در حدود ۱۰/۵ درصد ناقابل بوده و هر کمی جزایی نیست شایعه پراکنی است.

" شاخص بهای عمده فروشی کالاها در ۸ ماهه اول سال جاری ۱۵ درصد افزایش یافته است " (اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی) و میتوان صد هانمونسه متناقض از این دست ردیف کرد اما ما نیز معتقدیم که بهترین " راه حل " مساله تورم، کاهش نرخ آن در محاسبه است. دروغ‌گوئی و پوئاندن واقعیت دیگر قبح خود را از دست داده است وزیر صنایع و معادن در توضیح علت کمبود روغن نباتی می‌گوید " عده‌ای سودجو روغن‌های تولید شده رابه خارج از کشور صادر می‌کنند " و اداره آمار بانک مرکزی می‌گوید " علت کمبود روغن نباتی وارد نشدن جلبی‌های روغن است که از زاین وارد می‌شود " دولت اما جز دروغ پردازی راه‌حلهای دیگری نیز دارد باین معنی که خوراک دام جو و ذرت را سهمیه بندی می‌کند و قیمت آنرا کاهش می‌دهد، اما از آنرو که سهمیه بندی بر اساس ضوابط جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد بلافاصله تولیدکنندگان مجبورند به بازار آزاد رجوع کنند و نتیجه: علوفه‌ای را که قبلاً دولت هر کیلو ۳ ریال می‌فروخت در بازار آزاد ۱۵ ریال یعنی ۵ برابر سابقه جو ۸ ریالی سال قبل ۲۵ ریال فروخته میشود و البته بنظر ما نیز هیچ راهی جز این برای مبارزه با گرانی وجود ندارد و در سایه چنین

سیاست‌های داهیانهای اگر تولید پنبه گرگان ۲۵ درصد نسبت به سال قبل کاهش یافته است (گزارش سازمان پنبه‌گرگان) لابد دست خرمین آتش‌زنان در کار است که از ابواب جمعی شیطان‌اند.

وزیر صنایع و معادن همپای مبارزه ضد امپریالیستی به مردم می‌گوید " میتوانیم - و البته بدون نابودی نظام سرمایه‌داری مشروع - صاحب یک اقتصاد مستقل باشیم " و در محاسبه باکیهسان ۹ دی می‌افزاید " میتوانیم مواد اولیه را در ایران تهیه کنیم " در اقتصادی که ۲۶ درصد مواد اولیه - منهای ماشین‌آلات از خارج وارد میشود آقای احمدزاده وزیر صنایع و معادن وعده معجزه می‌دهد و البته ما نیز ایمان داریم که اگر نه واقعیت‌ها که دم گرم الهی کار خود را خواهد کرد.

۳ - رکود همراه با تورم، گیسردش تولید و سرمایه را تقریباً متوقف کرده است در آمد نفت در جهت گسترش مشاغل غیرمولد بکار می‌افتد و رژیم حاکم اما درمان را یافته است کمک به بخش خصوصی. آقای وزیر صنایع و معادن در اجتماعی از سرمایه‌داران اعلام می‌کند که " تاکنون ۸ میلیارد ریال به صنایع کشور اختصاص یافته است، و البته این رقم ناچیزی است و ما در زمینه بیمه کارگران، نحوه پرداخت وام و اعتبار، این گونه مسائل رابه نحو مطلوب کارخانه‌داران حل خواهیم کرد " منظور از کارخانه‌داران که قرار است از بیت‌المال ملت تغذیه کنند همانا مستضعفین اند و نه سرمایه‌داران! بانک مرکزی سعی می‌کند این رقم ناچیز اعطای دولت رابه سرمایه‌داران حیران کند مولوی رئیس بانک می‌گوید " تاکنون ما ۴۶ میلیارد ریال اعتبار به بخش کشاورزی ۱۵۳ میلیارد ریال به صنایع ... اعتبار داده‌ایم " و البته این اعتبارات از کیسه خلیفه یعنی در آمد ملت پرداخت شده است.

آقای میناچی وزیر ارشاد ملی هم سعی میکند از قافله عقب نیافتد چه هدف خدمت به خلق - سرمایه‌داران - است و خدمت به سرمایه‌داران در انحصار وزیر صنایع، دارائی یا بازرگانی نیست ارشاد ملی هم میتواند در این سو حرکت کند، ایشان جزیره کیش رابه بندر تجارت

آزاد تبدیل می‌کنند و البته با دلایل بسیار شرعی و اسلامی ... "بهر رو عده‌ای ارم‌وطن‌های ما برای خرید به خارج می‌روند. لابد طبقه مستضعفین که به مصرف کالاهای داخلی عادت ندارند. ما امکاناتی در کسب داریم و اجناس خارجی نیز بهر حال ارشیح‌نشین‌ها وارد می‌شوند پس بهتر است که ما جریده کس را به جزیره "تجارت آزاد داخلی" تبدیل کنیم" و منظور از تجارت آزاد داخلی؟؟؟؟!

اینکه مردم - و صد البته مردم - می‌توانند کالاهای خارجی را در کسب خریداری و در حجاز؟! به ایران وارد کنند. وزیر صنایع و معادن بنا تاء کمد بر آنکه "باید حاکمیت را از مدیریت جدا کرد" اعلام می‌کند که دولت باید به سرمایه داران کمک کند مبل در معاملات خارجی، شرکت‌های فروشنده خارجی ۱۵ درصد بهای مواد اولیه و ماشین آلات را نقدی بگیرند و ۸۵ درصد را بر اساس اعتبار نسبه می‌دادند، اما در شرایط کمی شرکت‌های خارجی خواهان دریافت نقدی صد درصد بهای کالاهای خود هستند و دولت مستضعفین برای آنکه سرمایه و گردش آن در جهت سودآوری ادامه یابد تصمیم می‌گیرد که "۸۵ درصد از بهای کالاهای دولت بعنوان کمک به تولید کنندگان خواهد پرداخت" تولید راه بیافند و بیکاری حل شود...

و البته آقای بنی‌صدر هم بنفوسید. ایشان در صد ایجاد یک سرمایه‌داری بدون استثمار! و سیستم بانکی بدون بهره هستند که البته صدر هم اسلامی باشد. اولین گام مهم آقای بنی‌صدر ادغام بانکها بود که در جهت برنامه تمرکز سرمایه‌ها برای جبران ضعفهای بورژوازی سمت‌گیری کرده بود وزیر دارائی با هیاهوی بسیار اعلام کرد که از این پس بهره از بین خواهد رفت و استنفا افسانه‌ای خواهد بود که در کتابها نو-آموزان را بدوخت خواهد انداخت، وابستگی از بین خواهد رفت و فقر و رکود و استثمار از این پس نایسته کشورهای عقب‌افتاده خواهد بود و نه جهیوری اسلامی.

کارمزد ۴ درصدی جای بهره را خواهد گرفت تا اینجا ما صرفاً با یک تغییر اسم همان مفهوم روبرو هستیم و هیچ جاشی برای

نگرانی نیست! اما "سرخ سود بنا توجه به عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد" (بنی صدر مصاحبه با مطبوعات ۳ دی) و ابن یعنی آنکه کسی گمان نبرد که مفعول روابط سرمایه‌داری ارقبیل سود و سرخ سود، عرضه و تقاضا... از بین خواهد رفت. در بروی همان پایه می‌چرخد و آن همان آن است و کاسه همان کاسه هر چند که کاسه شکسته است و سرک برداشته. و بانکهای اسلامی احاد خواهد شد که "در فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی به یکی از طرق مرسوم سرک می‌کند" (همانجا) منظور از به یکی از طرق مرسوم یعنی یکی از شیوه‌های گوناگون موجود در چهار چوب نظام موجود - که البته سرمایه‌داری نیست!! از دیدگاه بنی‌صدر "بانکها در فعالیت اقتصادی سرمایه‌گسب‌داری خواهد کرد و سهم خویش را به نسبت سرمایه‌های خود ارسود حاصله برداشت کرد و بر سود پس‌انداز کنندگان خواهد شد امروز" و ماکه نمیدانیم اما آقای بنی - صدر حتماً میدانند که منظور "سود حاصله" چیزی جز استثمار خواهد بود حسی در جامعه بی‌طبقه توحیدی.

بانک‌های بهره نخواهند گرفت و بنی - (یعنی بنی صدر) از ریاست جمهوری) می‌گوئیم بانک بهره نمی‌گیرد بدین معنی نیست که در اقتصاد بهره امروز بافردا - (حتی پس از پایان انتخابات) - از بین می‌رود ممکن است دیگران بگیرند - بد" و بر همه‌کس بدیهی و آشکار است که "دیگران" طبقه پابره‌ها و مستضعفین - اند و گروه سرمایه‌داران ملی و اسلامی اهل این حرفها نیستند. کارمزد ۴ درصدی جای بهره را می‌گیرد و البته "سرخ کارمزد به مناسبت وام فرق خواهد کرد" (بنی‌صدر با مداد ۳ دی) و لذاترخی کارمزد نیز مثل سرخ بهره نه رقمی ثابت بلکه متناسب با قانون‌مندیهای بازار تعیین خواهد شد! و آقای بنی‌صدر از بی‌نمبرند که می‌فرایند "در کوتاه مدت از ابزارهایی که در فقه اسلامی آمده است استفاده می‌کنیم" (همانجا) "کوناه مدت" یعنی ناوقتی که مجبوریم برای حفظ حاکمیت خود به توده‌ها و روحانیت تکیه کنیم که در درازمدت ابزارهای دیگری از قبیل دیکتانوری نظامی و ارتش دم دست خواهد بود.

بانکها ۴ درصد کارمزد خواهند گرفت و به پس‌اندازهای غیردیدیاری ۸/۵ درصد و به پس‌اندازهای دیدیاری ۷ درصد سود پرداخت خواهند کرد. حالا برای حل مسأله تقاضا سود و بهره تعیین کنید درد را!؟

در پرتو چنین سیاست‌های درخشانی است که ۴ میلیون بیکار در شهرها دارن البته منهای مسأله ماعل غیر مولد و حاسه‌ای که رویه افزایش دارد. کارخانه‌ها ۳۵ درصد ظرفیت تولید می‌کنند. اما هیأت حاکمه در صد رشد صنایع کلیدی و پایه‌ای است و وزیر صنایع و معادن نیز آمار صنایع در حضان سیاست‌های دولت را اعلام می‌کند "ما ۷۳ درصد در صنایع نساجی ۷ درصد در صنایع روغن نباتی ۱۷ درصد در صنایع سیمان رشد داشته‌ام" و فراموش می‌کند که ما هزارید بانک‌ها در اعتبارات مورد نیاز صنایع نساجی را برای خرید پنبه تا پایان ۵۹ تامین می‌کند "صنایع اساسی و پایه‌ای در حال توسعه و شکوفائی هستند. میتوان آذرماه ۵۸ که ماه پربار فعالیت اقتصادی بود را شاهد آورد در این ماه ۱ پروانه برای تولید مواد غذایی ۱ پروانه برای بهره برداری از دستگاههای نهویه ۱ پروانه برای تولید نوسابه بدون گاز ۱ پروانه برای تولید چسب و روغن و ضدیخ ۱ پروانه برای تولید خوراک دام و طیور ۱ پروانه برای تولید پارچه کشاف مادر شده است توجه دارید که صنایعی تا این حد پایه‌ای و اساسی رشد صنعتی و استقلال اقتصادی را سرعت تامین خواهند کردند حالا با هم بگوئید آقای بنی‌صدر نمیتوان معجزه کند و با سوراخ دعا را گم کرده است!



رهائی نشریه
سازمان وحدت
کمونستی

دمکراسی بورژوازی

بر خوردی به یک تجربه

ماجرای رفتار وحشانه سید به مسافرن و ایرانیان معمم اروپا و امریکا، که هم از جانب حتی از مردم این کشورها و هم از جانب دول اعمال میشود صرفاً خشم آور نیست. رفتار موهبی که نسبت به کودک دستانی با دانشجوی داسکاهی میشود، باس عنوان که ایرانند و گویا ایران و امریکا در حال محاصمه اند، سن از آنچه که مکرر کننده باشد، افکار است؛ افکار دموکراسی بورژوازی و حدار سازگی که آزار سبتم های خشن سرکوبگرانه جدا میکند. و این برای کسانی که و برار از حکومت های نوع محمد رضا شاهی، راه نجات را در دموکراسی غربی جستجو میکنند باید خوب آموزنده باشد.

هنگام جنگ جهانی دوم، جدیدی ده هزار نفر از امریکائیه های ژاپنی الاصل، علیرغم اظهار وفاداری مکرر به امریکا و علیرغم اثبات آن در عمل، بجرم راپنی الاصل بودن نظرد و حبس های در اردوگاهها زندانی شدند. هیچ دلیل و مدرکی وجود نداشت که عده ای از آنها در جنگ راپین و امریکا، جانب ژاپن را خواهند گرفت. و حتی اگر چنین عده ای وجود میداستند، صرف زندانی کردن تمامی بسک اقلیت ملی باین بهانه، حکایت از آن میکرد که نمایلات سزاد پیرستانه صرفاً راهی و بهانه های برای ابرار یافته است. مساوات و آزادی و تساوی ارزش های ملل در لفظ و دوران سکون آری، ولی عکس تمام این ابرار در زمان بحران نیز آری. "دموکراسی" بورژوازی، چیزی جز این نیست.

در همین دوران که ژاپنیها ایالات متحده تحت الحفظ می شدند آلمانی الاصل ها - علیرغم آنکه مخاصم اصلی امریکا، آلمان بود - وزیر و وکیل بودند. کسی ببلاد

محسوس کردن آنها نبود، چرا که آنها از سزاد اروپائی بودند، سزاد سرر.

پس از جنگ، استادهائی، ساز از جانب محافل بورژوازی، در اراد به روس دولت علیه زاپنی الاصل ها صورت گرفت. انتقادهای طاهر را بسیار شد. اما چه کسی فریب منحورد. بحران گذشته بود و میشد آنها را آزاد کرد. و میشد فریبش مردم و زدودن لکهای سنگی که بر دامان دموکراسی امریکائی بود، و برای نجات دموکراسی بورژوازی، فلم فرمائی کرد و حسن نمایانند که دیگر و هرگز چنین وضعی تکرار نخواهد شد! دساوردهائی که سیاه پوستان امریکا ط. تشدید مبارزات خود پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص معماران با جنگ و بیام کس کردند پس از طرف بورژوازی به عنوان نتیجه ای مبارزات آنان، بلکه بعنوان معمم دموکراسی و نمود شد و عده ای را فریب.

اما گویا تجربه ای اخیر ضروری بود تا مسئله برای عده ای بینشوری از ایرانیان روشن شود. "استقبالی" که از ایرانیان در سالهای گذشته در این کشورها بعمل می آمد. و این بدین جید پر و پولهای معمد آنان بود - برای بسیاری از افراد بی اطلاع، و حتی برخی از روشفکران چین تلقی میشد که این کشورها "مهد آزادی" هستند. و این توهم را صرفاً با پند و اندرز محسوس از بین برد. تجربه ای منحصر ضروری بود و این تجربه بدست آمد. اکنون که سر سر در رستوراهای امریکائی مینویسند:

NO DOGS AND NO IRANIANS

ALLOWED

(سگ و ایرانی اجازه ی ورود ندارند)

این درسی است که برای همه ی آنهاست که از مناسبات

اسیدای رژیم ناه و با رژیم فعلی بستک آمده اند ولی هنوز آن سطحی از شخیص اجتماعی نرسیده اند که در جهان سرمایه داری به هر کجی که روی آسمان همین رنگ است. متنوان و باید رژیم های فاسق را بر انداخت، اما بدیل سری آنها رژیم دیگری در همان مناسبات سرمایه داری نیست. نه تنها سوسیالیسم است که با امحما، استثمار انسان از انسان، ریمیه ی مادی سزاد برسی، سمگری و استبداد و فاشیسم را از میان بر میدارد، وگرنه با سرمایه ریمیه ی استثمار فراهم است، فاشیسم و سمگری در گوشه ی دیوار به انتظار بوسد ایستاده اند، و هرگاه پای "دموکراسی" بلندند، هر لحظه که بحران اقتضا، کند، و هر آن که مبارزه ی طبقاتی فروکی کند، دو بد منظر فاشیسم جنگ و دندان می نمایانند. و از اینجا است که مبارزه علیه فاشیسم بدون مبارزه علیه سرمایه داری، کم دامه و سطحی است

این نکته در ساس که علیرغم اینها همه، دموکراسی بورژوازیی بهتر از دیکتاتوری عیان و آشکار است. ولی این رحمان معمای انتخاب نیست. کموبستها در جامعه سرمایه داری دموکراسی بورژوازی را رحمان می نهند در سباین دلیل که بهتر سوانند آنها را بود کنند و بجای آن دموکراسی کارگری را مستقر نمایند. آنها در عین حال به حدار نازک و قابل نفوذ میان دموکراسی بورژوازی و فاشیسم وقوف دارند و میدانند که کوششهای که از جوانب مختلف طاهرا در توضح ورد فاشیسم صورت میگیرد ولی آنها چنان پدیده ی استثنائی بشمار می آرد که گویا باید فاتحه اش را خوانده شده شد تلقی کرد، بیش از آنچه روشگر باید همراه کننده است.